


نوع مقاله: پژوهشی

## حساب ابجد، کمند معقولات مجرد؛ نقدی بر دو دیدگاه «فلسفی-ریاضی» از شهید مطهری و آیت‌الله جوادی آملی

محمدحسین کمالی / استاد سطح ۳ معقول و منقول حوزه علمیه مشهد

mhkamali8888@gmail.com

 orcid.org/0009-0006-9756-4495

kamali@islamic.ir

محمد مهدی کمالی / استادیار بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی

دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۰ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۳

### چکیده

شهید مطهری معتقد است حساب ابجد حسابی اعتباری است نه حقیقی؛ لذا نمی‌توان آن را کاشف حقیقتی از حقایق عالم دانست. از طرفی دیگر آیت‌الله جوادی آملی معتقد است مقوله کمّ مختص عالم ماده و مثال است و کمند آن به معقولات نمی‌رسد. این دو دیدگاه ریاضی - فلسفی ظاهراً به هم ارتباطی ندارند، اما در واقع انکار یک حقیقت متضایفاند؛ چون حساب ابجد اگر یک «حساب» حقیقی باشد، «معدود» آن جز «معقولات» و «معانی مجرد» نخواهد بود، منتهی به واسطه معدودیت حروف و کلمات. به نظر می‌رسد، تعدید مفاهیم و معقولات ثبوتاً استحاله ندارند؛ آنچه مستحیل است، تعدید به واسطه شکل و وزن و امثال آن است که البته مفاهیم از آن میرا هستند. تعریف و تطبیقات اکابر عرفان و حکمت مانند ابن‌ترکه و میرداماد نیز نشان می‌دهد این تعدید نه‌تنها ممکن، بلکه به لطف حساب «ابجد» ثابت است؛ زیرا منتهی به کشف عبارات «مشترک کمّ والمعنی» می‌شود. عباراتی که اگرچه به لحاظ ترکیب حروف مختلف‌اند، اما به لحاظ کمّ و کیف (روح معنا) مشترک‌اند؛ و چون اشتراک دوگانه مذکور، به‌عنوان یک نظم، مسانخ علم و اراده باری است نه علم و اراده واضع یا مستعمل عبارات؛ به برهان لمّی ثابت می‌شود، حساب ابجد نیز حقیقی و الهی، با معدوداتی از سنخ معانی است. ابهام این کبریات به وسیله صغریات منقول و محصل مذکور در متن قابل رفع است.

**کلیدواژه‌ها:** حساب ابجد، ارواح معانی، خیال منفصل، برهان نظم، شهید مطهری، آیت‌الله جوادی آملی.

شهید مطهری معتقد است حساب ابجد یک حساب حقیقی که مبتنی یا منتج به حقیقتی از حقایق و رموز عالم باشد نیست. ایشان در این باره می‌فرمایند:

ما در اسلام شعار عددی هم نداریم. عدد ۱۱۰ مساوی است با اسم مبارک علی علیه السلام. آیا این عدد از نظر اسلام یک تقدسی دارد؟ ۱۱۰ با ۱۱۱ و ۱۰۹ فرق می‌کند؛ نه، برای این جور چیزها یک حدیث ضعیف هم نمی‌توانید پیدا کنید. حساب ابجد یک حساب و رمز واقعی و یکی از قوانین حقیقی عالم نیست (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲۵، ص ۳۸۷).

این نظریه به حسب ظاهر صحیح به نظر می‌رسد، چون هر کس به حساب ابجد می‌نگرد این طور می‌بیند که معدود اعداد ۱ تا ۱۰۰۰ در این حساب، حروف ۲۸ گانه زبان عربی است و این تعدید هیچ ارتباطی به معانی ندارند، چرا که اساساً حروف معنای خاصی ندارند؛ بلکه معنی از آن کلمات مفرد و مرکبی است که از حروف تشکیل یافته‌اند.

اما وقتی به آرا و تطبیقات بزرگان این علم مانند *میرداماد*، علامه طباطبائی و علامه حسن‌زاده آملی مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که آنها اگرچه معدود این اعداد را حروف می‌دیدند، اما گویا این حروف را واسطه ثبوت تعدید معانی - مفردات و مرکبات - نیز می‌دانستند؛ زیرا چنان که خواهد آمد، به عبارات مشترک *الکم* و *المعنی*، به دیده کشف و اعجاز می‌نگریستند.

از همین مطلب، روی دیگر این بحث «ریاضی - فلسفی» نیز معلوم می‌شود و آن این است که آیا اساساً معقولات به عنوان مجردات محض قابلیت تعدید دارند تا بتوان به واسطه اعداد به تصور یا تصدیق آنها نائل آمد یا خیر؟  
*آیت‌الله جوادی آملی* (به حسب اطلاق کلام و عمومیت تعلیل) در این مسئله از مخالفان هستند. ایشان در جایی می‌گوید:

موجود مجرد محض که از تحدید زمانی، زمینی، طول و عرض و عمق و نظایر آن مبرا است هرگز در کمان حساب یا کمند هندسه در نمی‌آید و تنها با برهان عقلی ناب صید می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۳۲).

و در جایی دیگر نیز گفته است: «معقولات حقایق کلیه‌ای هستند که بدون آنکه مقدر به اندازه‌ای خاص باشند» (جوادی آملی، ۱۳۷۴، ص ۳۴۹). پس ما در واقع با دو پرسش از طرفین یک حقیقت متضایف (عدد و معدود) مواجهیم:

۱. آیا ارتباط اعداد در حساب ابجد با حروف، اَسْمَاء، معانی و مصادیق ارتباط حقیقی است یا اعتباری؟

۲. آیا معقولات - از جمله معانی مفردات و مرکبات - می‌توانند در حساب ابجد معدود باشند یا خیر؟

روشن است هر پاسخ مثبتی به این دو پرسش مستلزم وجود ارتباطی مرموز بین عالم اعداد، زبان، ذهن و هستی است که البته چنان که خواهد آمد *میرداماد* بدان تصریح دارد. ارتباط حقیقی اسما (زبان) و اشیا (هستی)، به عنوان بخشی از این سلسله ارتباطات نیز از دیرباز همواره در زبان‌شناسی مطرح بوده است. برای مثال یکی از مباحث مطرح در زمان *سقراط* و *افلاطون* این بحث بوده که آیا اسامی ارتباطی ذاتی با مسمیات دارند یا قراردادی؛ و ارتباط ذاتی را مبنای مباحثی از جمله فائده معرفت‌شناختی اسامی می‌دانستند (شفیع‌بیگ،

۱۳۹۴) و از آنجاکه ایجاد ارتباط حقیقی - نه اعتباری - بین اسما و اشیا، فوق توان بشر است، مبنای خدانشناسانه این بحث، یعنی «توحید در تسمیه» نیز آشکار می‌شود. مبنایی که به نوعی زیرمجموعه «توحید افعالی» است و در اصولیین نیز طرفداری مانند میرزای نائینی دارد؛ زیرا ایشان معتقد بود واضح الفاظ خدا است، البته به واسطه بشر (خوئی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۳).

از آنچه گذشت اجمالاً معلوم می‌شود:

۱. این مقاله در حوزه مباحث زبان‌شناسی و خدانشناسی بر مبنای مطرحی استوار است؛
۲. زبان این مقاله زبان فلسفی است که زبانی مشترک است، نه زبان مختص علوم غریبه؛
۳. موضوع این مقاله مشخصاً بُعد «ریاضی، معرفتی» و «ریاضی، عرفانی» حروف، بر مبنای ابجد کبیر است. بنابراین آنچه درباره ابعاد غیرمعرفتی، یا غیرریاضی و یا غیرمشهور حروف ابجد در منابع آمده؛ نظیر بیان ماده تواریخ با حروف، آثار تسخیری حروف، معانی حروف، تقسیم حروف به نورانی و ظلمانی، ابجد صغیر و وسیط و...، موضوعاً از ذیل این مقاله خارج‌اند؛

۴. فایده معرفتی این بحث، کشف معقولات، به واسطه کمّ عبارات و فایده عرفانی آن توحید گفتاری است؛
۵. اثبات و تبیین رابطه تضایف حقیقی - بین عدد و معدود - در حساب ابجد؛ در واقع اثبات و تبیین علمی دقیق، مرموز و الهی به نام «علم ابجد» است. علمی که از آن به علم حروف، اعداد، جفر و سیمیا نیز یاد شده است و از تطابق عالم اعداد، زبان، ذهن و هستی با یکدیگر پرده‌برداری می‌کند.

گفتنی است که این پژوهش با محتوای تبیین موضوع، مبانی (اعم از عقلی و نقلی)، موازین و فواید علم ابجد، بررسی چستی عدد و معدود در علم ابجد، ارائه فهرستی تحلیلی از صغریات محصل و منقول علم ابجد، تبیین نسبت صغریات این علم با عقل و خیال منفصل و طرح ضمنی پیوند حساب ابجد با حساب احتمالات و حساب سنین (زمان مقیاسی هجری) پیشینه‌ای در تاریخ علم ندارد؛ زیرا اگرچه چهره‌های شاخصی همچون خواجه نصیرالدین، میرداماد، شیخ بهایی، ابن عربی، ابن‌ترکه، علامه طباطبائی، علامه حسن‌زاده آملی، شهید سیدمصطفی خمینی، ابن‌شهرآشوب، علامه طهرانی، شیخ محتبی قزوینی، سیدابوالحسن حافظیان و غیره، مطالبی در این باب دارند، اما از آنجاکه استطراداً به کبریا پرداخته و صغریات قلیلی را هم به ارث گذارند؛ امروزه آرای متضاربه یا مطروحه‌ای حول کلیات این علم دقیقه الهی وجود ندارد. به همین دلیل هم صغریات منقول و محصل این مقاله از اهمیت مضاعفی برخوردارند؛ چون در خلأ مباحث کبروی، این صغریات هستند که می‌توانند (پس از تحلیل و تجرید)، رؤس، مبانی و موازین این علم را به ما نشان دهند. علمی که به دلیل خاستگاه نبوی، سعه موضوعی، قابلیت انتقال و راست آزمایی، تطبیقات انفسی و آفاقی، و ظرفیت‌های عرفانی، کلامی و تفسیری؛ تدوین کلیات و فهرست صغریاتش امری بایسته است.

## ۱. مفهوم‌شناسی کم

در فلسفه «کمیت» را به عنوان یکی از معقولات اولی (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، ص ۲۳۴) یا ثانوی می‌شناسند؛ مقوله‌ای که به دو قسم متصل و منفصل تقسیم شده و از جمله خواص آن تساوی‌پذیری است؛ لذا به دو شیء متحد الکم مساوی گفته می‌شود (طباطبائی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۳۹). نکته دیگر اینکه عدد امری مجرد است؛ زیرا اگرچه به حسب معدود، بر مادیات هم منطبق است، اما به حسب عادّ ظرف تحقق آن نفس است؛ در تعریف آن هم گفته‌اند: «العدد هو کثرة الآحاد المجتمعمة، وهو صورة تطبع فی نفس العادّ من تکرار الوحدة» (جهامی، ۱۹۹۸، ص ۴۳۹) و نیز گفته‌اند: «العدد عقل متحرک» (صدرالمتألهین، ۱۳۷۸، ص ۱۲۸) که این تعاریف نیز دالّ بر تجرد عدد است.

## ۲. عدم استحاله ثبوتی و اثباتی تعدید معقولات

آنچه می‌تواند علت فرمایش آیت‌الله جوادی آملی بوده باشد و صحیح نیز هست این است که معقولات از آن حیث که امور محسوس و متخیل تعدید می‌پذیرند، قابل تعدید نیستند؛ زیرا حیثیاتی که موجودات حسّی و تخیلی را قابل اندازه‌گیری می‌کند - یعنی حرکت، حجم، وزن، شکل و امثال ذلک - دقیقاً همان حیثیت‌هایی هستند که معقولات به عنوان مجردات محض از آنها می‌برایند. بنابراین اگر معقول بخواهد از آن جهات معدود باشد، لازم‌ه‌اش این است که معقول نباشد و این خلف و تناقض است.

اما به موجب کدام برهان فقط امور مذکور، یعنی وزن، حجم، حرکت، شکل و امثال ذلک می‌توانند برای شمارش اشیاء، حیثیت تعلیلی و واسطه در ثبوت شوند؟! بله، به حسب عقل بشری، ما از تصور آنچه بتواند برای شمارش معقولات در نقش حیثیت تعلیلیه ظاهر شود عاجزیم، اما دلیلی بر استحاله هم نداریم.

آنچه از عموماً ادله قرآنی مانند «أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» (جن: ۲۸) و «كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» (رعد: ۸) استفاده می‌شود، هم امکان بلکه وقوع تعدید معقولات است نه استحاله آن.

اشکال: کمّ منحصرأً به دو قسم منفصل و متصل تقسیم می‌شود. متصل مخصوص به امور مادی نظیر مکان و زمان است (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، ص ۲۳۴)؛ منفصل هم دارای انقسام و تجزّی بالفعل است که معقولات از آن می‌برایند؛ پس تعدید معقولات نه با کمّ منفصل ممکن است نه متصل.

پاسخ: چنان که خواهد آمد، متکمّم بی‌واسطه حساب ابجد، حروف هستند، و حروف به لحاظ وجود لفظی و کتبی مادی‌اند؛ لذا می‌توانند از قبیل متکمّم متصل قارّ - به حسب کتابت - یا غیر قارّ - به حسب لفظ - محسوب شوند. پس از آن با توجه به نظریه‌ای که در باب تطابق رموز عالم حروف با معانی، و عالم معانی با عالم خارج مطرح است - چنان که از میرداماد خواهد آمد - همین حروف چه‌بسا بتوانند - ولو به وسایطی دیگر، مثلاً وجود ذهنی یا معانی بسیطه مفروض - واسطه ثبوت کمیت برای معانی مفردات و مرکبات نیز باشند.

تأمل: اگرچه معدود بی واسطه حساب ابجد حروف هستند؛ اما مادی بودن مبنای تعدید، محلّ اشکال است؛ زیرا اگر وجه شماره گذاری مادی بود؛ باید حروف به حسب کمی و کوتاهی طول خطوط، یا مخارج اصوات، از کم به زیاد، شماره گذاری می شدند، آن هم به ترتیب معمول؛ نه به ترتیب آحادی، عشراتی و مئاتی و حال اینکه این گونه نیست. لذا هیچ تفاوت مادی - در لفظ یا کتابت - نمی تواند تفاوت مقادیر حروف، در ابجد کبیر را توجیه کند.

اشکال: بشر همواره از راه تجمیع آحاد به کشف اعداد می رسیده است. لذا در تعریف عدد گفته اند: «العدد هو الآحاد المجتمع» و چون حیث آحادی معانی برای ما معلوم نیست، راهی به کشف عدد آنها نیز نداریم. پاسخ: اگر صادق مصدّق و یا حتی غیر او، یک «مقیاس ریاضی» را برای تعدید عبارات و معانی آنها تعریف کند؛ ما می توانیم از طریق تدقیق در نتایج حاصله - از جمله بررسی ارتباط یا عدم ارتباط معنوی عبارات متحدالکَمّ - صحت و دقت آن مقیاس را راست آزمایی کنیم، ولو اینکه هیچ اطلاعی از حیث آحادی آنها نداشته باشیم و حساب ابجد می تواند از این قبیل باشد.

### ۳. ابجد کبیر، مبنای ریاضی تعدید معقولات

در علم اعداد و حروف اگرچه ابجد را به اقسامی از جمله ابجد کبیر و صغیر تقسیم کردند؛ اما آنچه در مقام نظر و عمل مورد اتفاق و قدر متیقن است ابجد کبیر است که در آن ۲۸ حرف زبان عربی این گونه شماره گذاری می شوند:

أ=۱ / ب=۲ / ج=۳ / د=۴ / ه=۵ / و=۶ / ز=۷ / ح=۸ / ط=۹ / ی=۱۰ / ک=۱۲۰ / ل=۱۳۰ / م=۱۴۰ / ن=۱۵۰ / س=۱۶۰ / ع=۱۷۰ / ف=۱۸۰ / ص=۱۹۰ / ق=۲۰۰ / ر=۲۱۰ / ش=۳۰۰ / ت=۴۰۰ / ث=۵۰۰ / خ=۶۰۰ / ذ=۷۰۰ / ض=۸۰۰ / ظ=۹۰۰ / غ=۱۰۰۰ (حسینی طهرانی، ۱۴۲۳ق، ص ۳۶۵).

از همین جا سعه موضوعی علم ابجد هم معلوم می شود؛ زیرا معدود این اعداد حروف هستند. حروف هم همه چیز حتی معدومات و ممتنعات را نیز پوشش می دهند. پس موضوع این علم به نوعی از موضوع فلسفه هم عام تر است؛ لذا ابن ترکه معتقد بوده موضوع فلسفه اولی حرف است نه وجود (ابن ترکه، ۱۳۷۸، ص ۱۴۴).

### ۴. نقش نقل در اثبات تعدید معقولات

حساب ابجد کبیر اگرچه ثبوتاً حسابی کشفی و مبتنی بر مبادی تکوینی و عقلی است، اما اثباتاً خاستگاه نقلی دارد نه عقلی. بعضی از ادله نقلی این علم - اعم از روایت، اجماع و تواتر منقول - عبارتند از:

عن رسول الله ﷺ: «تَعَلَّمُوا تَفْسِيرَ ابْجَدٍ فَإِنَّ فِيهِ الْأَعَاجِبَ كُلَّهَا وَيَلُ لِعَالِمٍ جَهْلَ تَفْسِيرِهِ» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۲۳۸)؛

عن ابن عباس: «أَنَّ أَوَّلَ كِتَابٍ أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ السَّمَاءِ، أَبُو جَادٍ» (خمینی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۴۶).

البته در دو روایت فوق به حیث عددی علم ابجد تصریح نشده؛ اما با توجه به روایات دیگر معلوم می‌شود که این حیث نیز در زمان شارع، شایع و مستعمل فیه بوده و لذا دلیلی بر انصراف آنها، از بُعد ریاضی علم ابجد نخواهیم داشت. به عنوان مثال از حسین/ابن روح روایتی در باب ایمان جناب ابوطالب علیه السلام به عدد «۶۳» یعنی «اله احد جواد» وارد است که دقیقاً حساب ابجد کبیر را تأیید می‌کند و محققان هم از آن این گونه برداشت کردند: «از احادیث اسلام ابی طالب معلوم می‌شود حساب به حروف و روش معمول ابجدی در جزیره العرب و در میان این مردم بی‌سواد و امی هم وارد شده و بدان آشنا بودند» (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۸۰۳).

میرداماد هم روایت مذکور را صحیحه شمرده؛ در ادامه آورده:

مناطق این احادیث و حدیث کریم نبوی: «یا علی! ویل لعالم لا یعرف تفسیر ابی جاد» و سایر روایات مستفیضة الطرق معتبره الاسانید در این باب که از حد حصر و اندازه استقرا بیرون است، به حسب تواتر قدر مشترک در افاده قطع، محتاج به ضمائم شواهد و مؤیدات نیستند (میرداماد، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳).

و اما اجماع به نقل از علامه طباطبائی:

ابجد کبیر ظاهراً از مسلمات است؛ و آن از عدد یک تا هزار است که به بیست و هشت حرف در زبان عرب تقسیم شده است. و در بین مسلمانان از شیعه و سنی جای شبهه و تردید نیست، و علمای فریقین مانند شیخ بهاء‌الدین عاملی و شیخ محیی‌الدین عربی در اینجا سخن را بسط داده‌اند و در بین غیرمسلمانان نیز ابجد کبیر معروف است و قبل از اسلام در طائفه یهود رائج و دارج بوده؛ و از زبان عبری یهود به مسلمین وارد شده است (حسینی طهرانی، ۱۴۲۳ق، ص ۳۶۵).

میرداماد هم اجماعی بودن حساب ابجد را چنین نقل می‌کند:

باید دانست که علما و حکما و اصحاب حدیث و فقهای جمیع فرق و عامه امم - باجمعهم - بر اعتبار حساب جمل و مراتب اعداد حروف بیست و هشت‌گانه حساب آن اجماع کرده‌اند (میرداماد، ۱۳۸۰، ص ۱۲۹).

این حساب مورد اتفاق مکاتب معرفتی عصر حاضر اعم از تفکیک، فلسفه و عرفان نیز هست. به عنوان مثال شیخ مجتبی قزوینی در ضمن تقریظی بر لوح محفوظ، اثر سیدابوالحسن حافظیان نوشتند:

علم شریف اعداد از علوم خفیه سابقین است و برای اهلسن، نتایج عجیبه نافعہ شرعیه از آن مستفاد می‌شود. چنانچه خاتم الحکماء و المحققین میرداماد در کتاب جذوات اشاره فرموده... (حافظیان، ۱۳۵۸، ص ۱۱۲).

در مقابل علامه حسن زاده آملی هم آن را از جمله علوم انبیا از جمله حضرت ادریس علیه السلام دانسته (حسن زاده آملی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۳۷۹) و تطبیقات متنوعی از آن را نیز کشف و نقل کردند که خواهد آمد. پس برخلاف نظر شهید مطهری، حساب ابجد هم روایات منقول صحیح دارد و هم تواتر و اجماع منقول. ضمن اینکه روایاتش به جهت علو دلالتی نیز - به دلیل اخبار از اعاجیب غیبی ابجد - قطعی‌الصدورند.

## ۵. بررسی حقیقت معدود در حساب ابجد

تا اینجا معلوم شد تعدید معقولات هیچ‌گونه استحاله ثبوتی و اثباتی ندارد؛ اما اینکه حساب ابجد به عنوان یک مقیاس نقلی برای تعدید حروف، می‌تواند مقیاس تعدید معانی مجرده و شمارش افکار هم باشد یا خیر، بحثی است که نیاز به بررسی حقیقت معدود در این حساب دارد. در باب ماهیت معدود در حساب ابجد دو احتمال مطرح است:

۱. چنان‌که ظاهر امر نشان می‌دهد «معدود» خود حروف بیست‌وهشت‌گانه از الف تا یحین است؛ حال یا مرتبه ذهنی حرف، یا مرتبه لفظی حرف و یا مرتبه مرقوم و کتبی حرف. چنان‌که در کلمات/بن‌عربی نیز به این مراتب اشاره شده: «للحروف ثلاثة مراتب من وجه ما: و هی الحروف الفکرية، و الحروف اللفظية و الحروف الرقیمه» (ابن‌عربی، ۱۴۲۶ق، ص ۱۶)؛

۲. «معدود» ارواح معانی هستند و حروف در این تعدید، حیث تعلیلی و وساطت در ثبوت دارند.

اگر احتمال اول درست باشد، این حساب چنان‌که شهید مطهری معتقد است صرفاً یک سلسله علامات اعتباری خواهد بود و هیچ‌گونه کارکرد معرفتی نخواهد داشت؛ زیرا در این صورت عروض کمیت بر مدالیل الفاظ، عروض مجازی و از حیث تقید آنها به الفاظ و حروف خواهد بود؛ اما اگر احتمال دوم درست باشد، این حساب حسابی حقیقی با دو معدود خواهد بود؛ اولی حروف به عنوان معدود بی‌واسطه؛ دومی معانی مجرد به عنوان معدود مع‌الواسطه؛ و بالتبع در این‌صورت نه‌تنها کارکرد معرفتی که کارکرد عرفانی نیز خواهد داشت؛ کارکرد معرفت‌شناسانه خواهد داشت، زیرا به دلیل ارتباط ذاتی اعداد با اسما و اشیا، مقادیر را به زبان ارواح معانی و کمند صید آنها تبدیل می‌کند؛ و کارکرد عرفانی خواهد داشت، زیرا تجلیگاه علوم، افعال و اسماء دقیق الهی خواهد شد؛ چون جز خداوند نه کسی مسمی به اسم «من احصی کل شیء عدداً» است و نه دانش و توان احصای معانی را دارد.

به نظر ما به شش دلیل انبیا و تابعین ایشان گزینه دوم را صحیح می‌دانستند:

دلیل اول: شأن اهل حقیقت اجلّ از تعریف، تجلیل، ترویج و اجماع بر یک مقیاس ریاضی اعتباری است؛

دلیل دوم: در بعضی تعبیرات تصریح به تطابق تکوینی عالم عدد، حرف، ذهن و عین با هم داشتند، از جمله:

حقیقت مقوله حرف را سه مرتبه متطابق است... روح حرف مرتبه عددی، قلبش صورت نطقی کلامی، و جسدش صورت کتابی است (میرداماد، ۱۳۸۰، ص ۱۴۳) و بنا بر اصل تطابق، هرچه در عالمی، صورت تحقق پذیرد، ما یواز به در سایر عوالم متحقق الحصول می‌آید... عالم عدد به ازای عالم حرف، عالم حرف به ازای عالم ذهن و عالم ذهن به ازای عالم عین (همان، ص ۹۱).

دلیل سوم: بعضاً به این اعداد به عنوان یک زبان مشترک نگاه می‌کردند؛ زبانی که می‌تواند اعجاز زبان قرآن را با حفظ عربیت، برای اهل هر زبان روشن کند. عارف نامی/بن‌ترکه در این‌باره آورده:

آنچه که ما در قرآن نازل‌العامة الناس - وليس للعرب خاصة - فلا بد أن لا يكون الاستفادة منه مخصوصا بلسان دون لسان، و يلزم أن يكون لكل صاحب لسان منه نصيبه؛ ولا يمكن ذلك إلا بالاستنتاجات الحرفية العددية، فإن العدد ليست خاصة لسان فكل آية يفسر بالاستفادة من ذلك القواعد في كل لسان من الألسنة، علما أن ظاهره العربية محفوظة حجيتها وعربيتها - لا ينكر (ابن تركة، ۱۳۷۸، ص ۴۷).

و روشن است تفسیر آیات با اعداد در صورتی ممکن است که معدود این اعداد ارواح معانی باشند نه فقط الفاظ؛ دلیل چهارم: بعضی محققان صغریات این علم را از جمله ادله وضع الهی الفاظ برای معانی آنها دانستند: قد يقال بأن وضع اللغات ناشئ من فطرة الانسان التي فطرة الله عليها، فيكون الواضع هو الله... وإلا فكيف حصلت كل تلك العجائب في علم الحروف التي يطمئن الانسان أنها ليست محض صدقة (آل فقيه عاملي، ۲۰۰۴، ص ۸۱)؛ دلیل پنجم: چنان که خواهد آمد، درباره آن گفته‌اند: «الاعداد ارواح و الحروف اشباح» و این گونه وحدت معنوی عبارات متحد الکم را تعلیل می‌کردند؛ دلیل ششم: حساب را در مواردی تطبیق دادند که علاوه بر اشتراک کمی از نوعی اشتراک معنوی هم برخوردار بودند؛ و این اشتراک را به دیده اعجاز می‌نگریستند نه اتفاق. بعضی از این تطبیق‌ها بدین قرارند: تطبیق اول از خواجه طوسی:

حق تعالی در قرآن کریم ذات خود را چنین ستوده است: «رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ» (مؤمن: ۱۷). کلمه مبارک رفیع به حساب جمل ابعدی ۳۶۰ است؛ محیط دایره به ۳۶۰ قسم متساوی قسمت می‌شود؛ و هر قسم را درجه می‌نامند و جمع آن درجات است که رفیع الدرجات ۳۶۰ درجه است... (طوسی، ۱۳۷۴، ص ۱۴۵).

تطبیق دوم از میرداماد:

و از دقایق نکات تطابق و تناسب عالمین وجودی و حرفی آنکه در عالم حقیقت «ایجاب» و «وجوب» و همچنین «ایجاد» و «وجود» متحد بالذات و متغایر بالاعتبارند؛ در عالم حروف و اسما نیز «وجود» و «ایجاد» متوافق العدند، هریک به حساب جمل نوزده... و «وجوب» و «ایجاب» نیز متوافق‌اند در عدد، هریک به حساب جمل هفده که عدد رکعات صلوات یومیه است (میرداماد، ۱۳۸۰، ص ۲۳۶).

تطبیق سوم از علامه حسن‌زاده آملی:

عدد هریک از «وجود» و «واحد» نوزده است؛ و کریمه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نوزده حرف است؛ و رسول‌الله ﷺ فرموده است: ظهرت الموجودات من بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ ای عزیز - پس - وجود واحد است! (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱، ج ۶، ص ۲۹).

هم ایشان در جای دیگر، در مقام بیان مثال‌هایی مفرد و مرکب:

مثال در کلمه چون تطابق لفظ علم با عمل، زمزم با آب زندگی، توبه با پشیمانی، زبان با دهان، لعل با نگین، خواب با راحت، والد با ام، ملا با سواد، قلعه با برج، نخود با کشمش، حق با میزان، و لا اله الا هو با علی، و ماه با ولی؛ شبستری گوید: نبی چون آفتاب آمد ولی ماه مقابل گردد اندر لی مع الله و مثال در جمله چون: «اول من آمن» با «علی ابن ابی طالب» (همان، ج ۲، ص ۲۰۴).



و در تطبیقاتی دیگر:

حق و میزان چون یوسف و حسن ازل در معیار جسم و جان به یک مقدارند که افتراقشان را نشاید. یعنی حق و میزان در اصطلاح علم حروف دو بیکر یک روح‌اند که در عدد یکسان‌اند که گفته‌اند: «الحروف اشباح، والاعداد ارواح»... در سوره شورا، کریمه ۱۸، جمع بین حق و میزان شده است «اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ» (حسن‌زاده املی، ۱۳۷۰، ص ۶).

تطبیق چهارم از علامه طهرانی، به نقل از ابن‌شهرآشوب:

لا يصح أخذ العلم والحكمة في حياة رسول الله و بعد وفاته من أحد سوى أميرالمؤمنين علي ابن أبي‌طالب. وقد ساوى لفظ علي ابن أبي‌طالب في حساب الجمل لفظ باب مدينة الحكمة، إذ كل منهما مائتين وثمانية عشر (طهرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص ۵۲).

البته علامه طهرانی تطبیق ذیل را نیز از ابن‌شهرآشوب نقل و تأیید کردند، اما به نظر ما تطبیق صحیحی نیست:

وفي علم الحساب: انما وليكم الله و رسولُهُ و الذين آمنوا و الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم راعون و وزنه مُحَمَّدُ المصطفى رسولُ الله و بعدة المرثضى علي بن أبي طالب و عترته؛ و عدد حساب كل واحد منهما ثلاثة آلاف و خمسمائة وثمانون (۳۵۸۰) (طهرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۱۹۶).

زیرا اولاً الف «ابن» در «علی ابن ابی‌طالب» را در کتاب و حساب نیآورده و حال اینکه در تطبیق «باب مدینة الحکمه» = «علی ابن ابی‌طالب» الف ابن را در کتاب و حساب آورده؛ ثانیاً حتی با الف هم مجموع عدد ۲۵۷۰ می‌شود نه ۲۵۸۰ و ثالثاً حتی بر فرض اشتراک کمی باز هم نمی‌تواند تطبیق قابل قبولی باشد؛ چون مرکب «مُحَمَّدُ المصطفى رسولُ الله و بعدة المرثضى علي بن أبي طالب و عترته» به نوعی یک ترکیب شخصی است نه نوعی و مطابق با گویش اهل لسان، و لذا نظم را - ولو احتمالاً - نظمی مصنوع می‌کند نه مکشوف.

تطبیق پنجم از استاد حافظیان:

دو بیت از سعدی، مربوط به حضرت رسول ﷺ، متناظر با آیاتی مرتبط با آن حضرت:

الف) و علمک ما لم تکن تعلم + و یهدیهم الی صراط مستقیم = ۲۳۵۸

اگر دعوت‌م رد کنی و قبول + من و دست و دامان آل رسول = ۲۳۵۸

ب) قل یا ایها الناس انما انا لکم نذیر مبین + قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً = ۲۵۴۴

خدایا به حق بنی‌فاطمه + که بر قول ایمان کنم خاتمه = ۲۵۴۴ (حافظیان، ۱۳۵۸، ص ۲۲-۲۳).

ایشان درباره این تطبیقات نوشتند:

ده آیه از قرآن مجید را که متعلق به حضرت رسول ﷺ می‌باشد یافتیم و فوق صفحه نوشتیم هر ده آیه را یکجا عدد گرفتیم اعداد آنها را که بحساب ابجد جمع شده بود زیر آنها گذاردم و بعد شروع به انتخاب اشعار سعدی نمودم از کتاب بوستان او که قصیده‌ای در مدح حضرت رسول اکرم ﷺ در حال خوشی گفته که به یقین در آن وقت با تأثرات و ایمان کامل متوسل به آل و اهل بیت اطهار شده است این اشعار را ذیل آیات مبارک قرآن نوشتیم (همان، ص ۴۸).

البته ایشان سه بیت دیگر را نیز با آیاتی مشابه تنظیر کردند، اما چون آنها اشتباه محاسباتی داشتند نقل نمودیم. شایان ذکر است، بیش از همین مقدار که نقل شد، صغریات منقول دیگری در تراث علمی نیست؛ زیرا چنان‌که در مقدمه نیز گذشت، علماء این علم صغریات قلیلی را در این حوزه به ارث گذاردند، این قلت را هم می‌توان معلول امور ذیل دانست:

۱. عدم ضرورت علی بین استقرا و کشف؛

۲. شخصی بودن بسیاری از کشف‌ها، به دلیل ارتباط مکشوف، با امور ذهنی و عینی شخص کاشف، و بالتبع غیرمفید بودن آنها برای غیر؛

۳. اتکای بسیاری از کشف‌های نوعی بر قرائن شخصی، و بالتبع غیرقابل انتقال بودن آنها به غیر؛

۴. نبود زمینه بیان و تحلیل کشف‌های نوعی و متکی به قرائن نوعی، به دلیل عدم اطلاع مخاطبین از کبریات این علم؛

۵. و از همه مهم‌تر، احتیاج ثبوت و اثبات این علم به گذشت آزمان، مانند صغریات مربوط به یوم الله ۱۳۸۸/۸/۸.

کلامی از ابن‌ترکه در این باب:

إِنَّ الْعُلُومَ الذُّوقِيَّةَ وَإِنْ وَقَفَ عَلَيْهَا بَعْضُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ قَبْلَ زَمَانِنَا هَذَا حَسِبْنَا لَهُمْ مِنَ الْقُوَّةِ الْوَهِيَّةِ... إِلَّا أَنَّهُمْ أَصْبَحُوا مُتَقَاعِدِينَ عَنِ أَمْرِ إِظْهَارِهَا كَمَا يَنْبَغِي، فَكَأَنَّهُمْ مَا قَدَرُوا عَلَى إِبْلَاغِهَا لِلطَّالِبِينَ... بَلْ إِنَّمَا أَحَالُوهُمْ إِلَى الذُّوقِ وَانْتِهَاجِ طَرُقِ اسْتِحْصَالِهِ... إِلَى أَنْ سَطَعَ تَبَاشِيرُ صَبْحِ الْأَنْوَارِ الْخَتْمِيَّةِ عَنِ أَفْقِ زَمَانِنَا هَذَا، وَتَنَبَّهَ أَهْلُهُ لِمَا هُوَ الْمَقَالِيدِ لِاسْتِفْتِاحِ طَرُقِ تِلْكَ الْعُلُومِ بِمَبَادِيهَا وَغَايَاتِهَا؛ وَذَلِكَ هِيَ الْحُرُوفُ بِوَجْهِهَا الثَّلَاثَةِ، سِيمَا الْوَجْهَ الْمَعْنَوِي الْعَدَدِي، فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي عَدَدَهُ اللَّهُ تَعَالَى لِاسْتِفْتِاحِ أَبْوَابِ الْمَرَادِ وَاسْتِجْاحِ الْمَقَاصِدِ الَّتِي لِكُلِّ شَخْصٍ مِنَ الْعِبَادِ، مِنْ ابْتِدَاءِ الْمِبْدَأِ إِلَى تَمَامِ الْمَعَادِ (ابن‌ترکه، ۱۳۷۸، ص ۴۶).

## ۶. نقش عقل در اثبات تعدید معقولات

اگرچه بزرگان علم حروف از جمله میرداماد، علامه حسن‌زاده آملی و غیره به موضوع و مبانی تصدیقی این علم کشفی تصریح نکردند، اما دقت در تطبیقات صغروی ایشان ما را به این نتیجه می‌رساند که موضوع این علم دقیقه «عبارات مشترک الکمّ و المعنی» و مسائل آن را «مصادیق آنفسی برهان نظم» می‌دانستند. کیفیت تطبیق برهان نظم بر این صغریات بدین شرح است:

وجه اشتراک همه این صغریات «اشتراک کمّی و معنوی» آنها است؛

اشتراک ثنوی مذکور هم در مفرداتی مانند توبه = ۴۱۳ و پشیمانی = ۴۱۳ دیده می‌شود، و هم در مرکباتی مانند

اول من آمن = ۲۱۸، باب مدینة الحکمه = ۲۱۸، علی ابن ابی‌طالب = ۲۱۸ و اشعار سعدی.

اشتراک مذکور مسلماً ملحوظ واضح مفردات نبوده است؛

اشتراک مذکور مسلماً ملحوظ مستعمل مرکبات هم نبوده است؛

حمل همه اشتراکات مذکور بر صدفه و اتفاق هم خلاف قانون علیت است؛

پس علت اشتراکات ثنوی مذکور - چنان که در کلام میرداماد نیز گذشت - همانا تطابق تکوینی عالم حرف، عدد، ذهن و عین پیرو فاعلیت الهی است.

تا اینجا اجمالاً معلوم شد حساب ابجد، از یک پشتوانه نقلی و عقلی محکم برخوردار است و لذا نظر شهید مطهری، محمول به عدم اطلاع ایشان از کبریات و صغریات صحیح مسئله است و گرنه از جهت مبادی فلسفی این علم، ایشان نیز فرض صدفه را منکرند:

«قانون علیت در مقابل فرض صدفه و اتفاق است. یکی از ضروریات عقل امتناع صدفه و اتفاق است» (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۶ ص ۵۴۲). البته اشکالاتی متوجه صغرا و کبرای این برهان است که در ادامه به رفع و دفع آنها خواهیم پرداخت.

## ۷. تحلیل و تعلیل «صغریات منقول» برهان

به اشیا یی که در عین کثرت، نوعی وحدت و هماهنگی در آنها دیده می‌شود «منظم» گفته می‌شود. مؤید این تعریف است:

برهان نظم بر مدار یک موجود سازمان نمی‌یابد و اقامه آن به چند شیء نیازمند است که در قیاس با یکدیگر و در ارتباط با یک غرض در نظر گرفته می‌شوند (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ص ۲۲۷).

این نظم هم با توجه به حیثیات مختلف شیء منظم، قابل انقسام به چهار قسم مادی، صوری، غایی و فاعلی است (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۶).

با توجه به این مطلب اگر ما به صغریات منقول بنگریم، خواهیم دید با یک نظم مادی و صوری فرابشری مواجهیم، زیرا:

۱. علاوه بر کثرت افرادی و اجزائی، از جهات دیگر هم کثرت دارند، از جمله عربی و فارسی؛ قدسی، عرفی، علمی و عقلی؛ مفرد و مرکب؛ نظم و نثر؛ مصر و عصر کاشف، واضح و مستعمل و...؛

۲. به رغم کثرت فوق - علاوه بر وحدت کمی - در آنها کما بیش نوعی وحدت و ارتباط معنوی نیز دیده می‌شود؛ در بعضی بیشتر مانند توبه و پشیمانی؛ در بعضی کمتر مانند نخود با کشمش!

۳. وحدت دوگانه فوق که نوعی نظم مادی و صوری محسوب می‌شود، قابل استناد به واضح و مستعمل الفاظ نیست؛ زیرا یا بین مفرداتی است که واضح از آن بی‌خبر بوده است، مثل وجود و ایجاد؛ یا بین مرکباتی است که مستعمل از آن بی‌خبر بوده است، مانند اشعار سعدی و آیات قرآن؛ و یا اگر احتمالاً، مستعمل مطلع و ترکیب آگاهانه

بوده، استعمال او مطابق با قواعد زبانی و خاستگاه روایی است نه خروج از آنها مانند «باب مدینةالحکمه = ۲۱۸»، «اول من آمن = ۲۱۸» و «علی ابن ابی طالب = ۲۱۸»؛

۴. طبق حساب احتمالات و حکمت تحقق اتفاقی همه اشتراکات ثنوی مذکور منتفی است. «والحق أن لا اتفاق فی الوجود» (طباطبائی، ۱۴۲۴ق، ص ۲۴۰)؛

نتیجه: پس نظمی که در فرد فرد و مجموع تطبیقات منقول شاهدیم یک نظم الهی است.

ممکن است اشکال شود که براهین آنی فقط اصل علّیت را ثابت می‌کنند، نه هویت علت را. پاسخ این است که الهی بودن نظم ریاضی مذکور به نحو ذیل با برهان لمّی نیز قابل اثبات است:

۱. در منابع علمی و دینی ادله‌ای هست که به نحو عام یا خاص نقش خداوند را در احصای اشیاء، تنزیل اسماء، تعدید حروف، القاء معانی و استعمال الفاظ مورد توجه و تأیید قرار می‌دهد:

نسبت به مقام وضع اسماء مانند: «و علم الآدم الأسماء کلها»، «الأسماء تنزل من السماء» و امثال ذلک؛

نسبت به مقام استعمال مانند: «ما قال فینا شاعر بیتاً الا أیده الله بروح القدس» و «عباد ناجاهم فی فکرهم و کلمهم فی ذات عقولهم»؛

نسبت به مقام وضع و استعمال مانند: «انطقنا الله الذی انطق کل شیء»؛

و نسبت به مقام احصا مانند: «من احصى کل شیء عدداً»، «کل شیء عنده بمقدار» و «اول کتاب انزله الله من السماء ایجاد»؛

۲. نظمی که در عبارات مشترک الکم و المعنی دیده می‌شود با این قسم اسماء و افعال الهی سنخیت دارد؛

نتیجه: پس نظم ریاضی مشهود در این عبارات نظمی الهی است نه اتفاقی یا بشری.

آیت‌الله جوادی آملی هم در باب تعلیل لمّی نظم به صورت مذکور می‌فرماید:

کسی که از برهان لمّ برای اثبات نظم و هماهنگی استدلال می‌کند، پیش از بی بردن به اصل نظام، به وجود مبدأ آگاهی یافته است و علم خود به نظم را از طریق علم به ذات واجب و صفات او به دست آورده است (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ص ۲۴۴).

از این برهان معلوم می‌شود تطبیقات حساب ابجد، علاوه بر برهان عقلی «نظم» از صغریات مسئله عرفانی «تجلی» هم هستند، حال یا تجلی به واسطه واضح ألفاظ (در تطبیقات مفرد)؛ یا تجلی به واسطه استعمال الفاظ در تطبیقات مرکب؛ و عمومات نیز این قبیل تجلیات انفسی را تأیید می‌کنند. عموماتی مانند: «الله المتجلی لخلقه بخلقه» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ص ۱۵۵) و «سنزیهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم» (فصلت: ۵۹).

البته چنان که از تطبیقات پیداست، اشتراک معنوی مذکور از جهت مقدار، نوع، خاستگاه و وضوح اشتراک

متفاوت و بالتبع مشکک است؛ و چنین نیست که عیار همه تطبیقات واحد باشد. لذا از حیث استنتاجات از جمله استنتاج عرفانی هم با هم مختلف‌اند. به عنوان مثال در جایی که طرفین تناظر، لفظاً مرکب؛ و معنأً مربوط به حقایق خارجی باشند - مانند غالب تطبیقات محصل این مجموعه - نتایج عرفانی بیشتری خواهند داشت؛ زیرا تجلیات ربوبی را در سه مقام نشان می‌دهند:

اول: مقام وضع الفاظ؛ دوم: مقام استعمال الفاظ؛ سوم: مقام ایجاد مستعمل فیه و انطباق خارجی الفاظ.

#### ۸. تقویت صغرای برهان با «مصادیق محصل»

تطبیقاتی که از بزرگان نقل و تحلیل شد تمام مصادیق صحیحی بود که پس از فحص بدان‌ها دست یافتیم. مصادیقی که شاید نتوانند به‌تنهایی یک صغرای قطعی برای برهان نظم تشکیل دهند، اما می‌توانند میزان کشف و عیارسنجی مصادیق بهتر و بیشتر شوند. مصادیقی که اگر به مصادیق منقول ضمیمه شوند، علاوه بر نتایج خاصی که بر هر مصداق مترتب است، می‌توانند صغرای برهان مذکور را نیز به قطعیت لازم برسانند. با توجه به این مطلب ضرورت انضمام صغریات محصل به منقول نیز روشن می‌شود؛ صغریاتی که توجه به نکات ذیل مقدمه تلقی بایسته آنهاست:

۱. این صغریات نسبت به صغریات منقول، تنوع بیشتری دارند؛ اما بر همان مبانی استوارند؛

۲. این مجموعه - برخلاف غالب مصادیق منقول - مربوط به اهم مسائل کلامی، مانند توحید، نبوت عامه، نبوت خاصه، امامت و دوازده امام علیهم‌السلام هستند؛ لذا علاوه بر نظم مادی و صوری، از نظم غایی روشن نیز برخوردارند. پس - با انضمام عامل کیفی به عامل کمی حساب احتمالات - می‌توانند صغرای برهان را از انضمام مصادیق بیشتر بی‌نیاز کنند.

۳. حدود نیمی از این صغریات - به اقتضاء یک پژوهش فلسفی، کلامی - ناظر به موضوع واحدند، چون مستقیم یا غیرمستقیم به وجود علل اربعه، در تقارن میلاد ثامن الحجج علیه‌السلام، با ۱۳۸۸/۸/۸ هجری شمسی پرداخته، و از دلالت تصدیقی آن «چهار هشت، در تاریخ هجری»؛ بر «هشتمین خلیفه مهاجر تاریخ هجری» حکایت می‌کنند؛

۴. کشف‌های مذکور به اقتضاء مقام، به نحو خام و بدون انضمام قرائن و نتایج فهرست شده‌اند، چون در مقام اثبات اصل کاشفیت حساب ابعاد هستیم، نه اثبات و تفریع هر مکشوف؛

۵. به دلیل اتکاء کشف‌ها بر قرائن نوعیه و مشهوره، جز در موارد خاص از ذکر قرائن اجتناب شده است؛

۶. در این تطبیقات (به تبع اعلام) ابتدا یک آیه یا روایت مأثور را می‌آوریم؛ سپس عبارات متناظر با آن را ذیلش فهرست می‌کنیم؛ زیرا اگرچه برهان نظم، تناظر دو غیر مأثور - مانند بعضی مصادیق منقول - را هم پوشش

می‌دهد؛ اما وقتی یکی از طرفین تناظر آیه یا روایت باشد، با مقدمات کمتری یک نظم الهی اثبات می‌شود، ضمن اینکه موجب تبدیل مقولات به معقولات نیز هست؛

۷. در طرف دیگر تناظر هم از عباراتی استفاده شده که یا اساساً - حسب اسناد یا شهرت عام - انشاء دیگران است - مانند کاری که *استاد حافظیان* با استفاده از قصیده سعدی انجام دادند - و یا اگر انشاء نگارنده است، لفظاً و معنأً مطابق با موازین نوعی - و غالباً ناخودآگاه - است نه شخصی؛

۸. بعضی از عبارات متناظر این مجموعه - اعم از نظم و نثر - به زبان فارسی هستند؛ معذک با بعضی سور و آیات قرآن تناظر ثنوی روشنی دارند؛ لذا این تطبیقات می‌توانند نظریه/بن‌ترکه، مبنی بر وساطت اعداد، برای انتقال اعجاز زبان قرآن، به اهل زبان‌های دیگر را مبرهن کنند. شایان ذکر است، این صغریات قرآنی، بخشی از مصادیقی هستند که در مقاله «مبانی، مصادیق و موازین زبان ریاضی قرآن» آمده و در مجموعه مقالات همایش بین‌المللی مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن کریم» به طبع رسیده‌اند.

۹. با توجه به اینکه این مجموعه از حیث لفظ مرکب - اعم از نثر، نظم و شبه جمله ؛ و از حیث معنی مربوط به حقایق خارجی هستند؛ تجلی الهی را در هر سه مقام وضع الفاظ، استعمال الفاظ، و تحقق مستعمل‌فیه نشان می‌دهند؛

۱۰. مستعمل‌فیه بخشی از این استعمالات، حادثه «آفاقی» فوق‌الذکر است. این بخش از استعمالات که «زمان متأخر» و «شهود عام» جزئی از موضوع آنهاست، نشان می‌دهند زمان تعلیم و تعلم این علم «انفسی» فرا رسیده است. نرم‌افزارهای حساب ابجد که کار تحصیل و راست آزمایی این تطبیقات را به مراتب آسان کرده نیز، نشان می‌دهد این علم به یک نقطه عطف در تاریخ خود رسیده است؛

۱۱. یکی از امتیازات کشف‌های ریاضی مبتنی بر ابجد، نسبت به کشف‌های مثالی که در خواب یا رؤیا دیده می‌شوند، قابلیت انتقال و راست‌آزمایی آنهاست. آزمایشی که در عصر ما به دلیل وجود ماشین حساب و نرم‌افزارهای مربوطه به مراتب با سهولت بیشتری امکان‌پذیر است. فقط باید توجه داشت که از نرم‌افزارهایی که برای احتساب «گ=۲۰»، «پ=۲» و «ء=۱» برنامه‌ریزی نشده‌اند، استفاده نشود؛

۱۲. این مجموعه که جمعاً ۵۰ عبارت مشترک المعنی و الکم هستند، از شش زبان مختلف گزینش شده‌اند تا بتوانند اطلاق موضوعی این علم را بهتر به تصویر بکشند؛ آن شش زبان عبارت‌اند از زبان فلسفه، زبان شعر، زبان علم، زبان دین، زبان مذهب و زبان زمان. تعبیر «زبان زمان» از شعری منقول از خود ثامن الأئمه علیه السلام در باب «نطق الزمان» اقتباس شده است (صدوق، ۱۳۷۸ق، ص ۱۷۷).

البته مواردی هستند که ذیل دو یا چند قسم قابل اندراج‌اند، اما اختصاراً ذیل قسم راجح فهرست شده‌اند. توضیحات خاص هر قسم در ستون سمت راست جدول مربوطه آمده است.

انضمام تطبیقات محصل به تطبیقات منقول از فحول، جهت تقویت صغرای برهان:

|  |   |
|--|---|
| <p>۱-۱-۸: (سجده: ۵) «فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون» = ۱۴۰۴<br/>روز شمس الشموس و انیس النفوس = ۱۴۰۴<br/><math>1404 = 1388 + 8 + 8</math><br/>۲-۱-۸: (حج: ۴۷) «ان یوماً عند ربک کألف سنه مما تعدون» = ۱۳۱۱<br/>أربعه الثمانيات = ۱۳۱۱<br/>علی ابن موسی الرضا = ۱۳۱۱<br/>۳-۱-۸: (الرحمن: ۵) «الشمس و القمر بحسبان» = ۹۳۱<br/>۱۱ ذی القعدة = ۹۳۱<br/>۸-۱-۴: (یوسف: ۴) «الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدين» = ۱۶۳۲<br/>۸ بعلاوه ۸ بعلاوه ۱۳۸۸ = ۱۶۳۲</p>  | <p>۱-۸: زبان زمان؛<br/>اشتراک کمی و<br/>معنوی چهار آیه از<br/>قرآن، با تواریخ<br/>عددی و غیر<br/>عددی منطبق بر<br/>تقارن مذکور:</p>   |
| <p><math>1404 = 1388 + 8 + 8</math><br/>ع مادی: (طباطبائی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۷۱) موجود متحرک تدریجی الوجود = ۱۴۰۴<br/>ع صوری: (همان، ص ۲۸۵) معیه زمانین فی التثمین = ۱۴۰۴<br/>ع غایی: (همان، ص ۳۷۳) موجود حقیقی دال علی ثامن الأئمه دلاله حقیقیه = ۱۴۰۴<br/>ع فاعلی: (همان، ص ۲۲۶) سلسله العلل تنتهی الی علیه اولی = ۱۴۰۴<br/>(نکته: ۴ تعبیر فلسفی فوق، که به علل اربعه تقارن دلالت دارند، با اندکی تصرف - باقتضاء مقام - منقول از نهاییه الحکمه هستند. به عنوان مثال تنها تصرف در تعبیر سوم جایگزینی کلمه «ثامن الأئمه» با کلمه «شیء» بوده است.)</p>  | <p>۲-۸: زبان فلسفه؛<br/>بیان علت مادی،<br/>صوری، غایی و<br/>فاعلی تقارن<br/>مذکور؛ با «۴»<br/>عبارت فلسفی<br/>مشترک الکم و<br/>المعنی با آن تقارن:</p>  |
| <p>۱-۳-۸: بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد و لم یکن له کتواً أحد = ۱۷۸۸<br/>هست گر توحیدی اول حرکت = ۱۷۸۸<br/>در ولادت آیت توحید شد = ۱۷۸۸<br/>۲-۳-۸: (توبه: ۳۶) ان عدّه الشهر عند الله اثناعشر شهراً = ۲۴۹۰<br/>ثامن از اثناعشر ماه است و نور = ۲۴۹۰<br/>شد به شهر علم خاتم فتح باب = ۲۴۹۰<br/>۳-۳-۸: (ص: ۴۹) هذا ما تُوعَدون لیوم الحساب = ۱۴۷۱<br/>بشنو از شمس و قمر حرف حساب = ۱۴۷۱<br/>ماه و خورشید را لب الباب = ۱۴۷۱<br/>۴-۳-۸: (ابراهیم: ۳۴) وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها = ۱۳۱۰<br/>تمام نعمه، کونوا شاکرین = ۱۳۱۰<br/>پیدا جلوات بیشمارش = ۱۳۱۰<br/>۵-۳-۸: (تکویر: ۱) ادا الشمس کورت = ۱۷۵۹<br/>گفت خالق با مقادیر سنین = ۱۷۵۹<br/>کیش مهر و ماه اثناعشری = ۱۷۵۹<br/>۳-۸: (ذاریات: ۲۰) و فی الارض آیات للمؤقنین = ۱۸۵۶<br/>این یکی شمس است و آن شمس الشموس = ۱۸۵۶</p> | <p>۳-۸: زبان شعر؛<br/>چند نمونه از<br/>مصرع هایی که<br/>ناخود آگاه با آیات<br/>قرآن متناظر الکم و<br/>المعنی شدند. این<br/>مصرع ها بخشی از<br/>دوبیتی هایی اند که<br/>در توصیف تقارن<br/>مذکور سروده<br/>شده‌اند.</p> |

|   |  |
|---|--|
| <p>۴۸: زبان علم:<br/>تناظر فرمول<br/>محاسبه محیط<br/>دایره - p<br/>بعنوان مهمترین<br/>عدد جهان، با<br/>روایتی از نبی اکرم<br/>و متفرعات آن:</p> <p>(مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۰۴) علی مع الحق والحق مع علی يدور معه حیثما دار = ۱۸۲۳<br/>قطر ضربدر ۳ عدد صحیح ممیز ۱۴ = ۱۸۲۳<br/>(اقتباس از روایتی مشابه) مَثَلٌ عَلِيٌّ مَثَلٌ كَعْبِهِ يُدِيرُ وَ لَا يُدَارُ = ۱۸۲۳<br/>(اقتباس از آیه: وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا) امام نقطه و متقین دوابر متحالمركز = ۱۸۲۳<br/>شمع است امام و متقین پروانه = ۱۸۲۳<br/>در دایره جهان هستی / هم نقطه و هم محیط مولا است = ۱۸۲۳</p>                   |  |
| <p>۵۸: زبان دین:<br/>(حقانیت یگانه پرستی،<br/>و بطلان<br/>سه گانه پرستی از<br/>حقایق مستفاد از زبان<br/>دین اسلام است.)</p> <p>۱:۵۸: (آل عمران: ۴۵) إِسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ = ۷۴۸<br/>یگانه پرستر = ۷۴۸<br/>۲:۵۸: غُلُوٌّ = ۱۰۳۶<br/>ثلاثه = ۱۰۳۶<br/>[مستفاد از دو کلمه علامت گذاری شده، در آیه ۱۷۱ نساء: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ... وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً.]</p>  |  |
| <p>۱:۶۸: (فجر: ۲۷) «يا ايها النفس المطمئنه ارجعي» = ۱۱۰۹<br/>ثالث الأئمه = ۱۱۰۹<br/>حسین آرام جانم / حسین روح و روانم = ۱۱۰۹<br/>[توضیح: ارتباط آیه و بیت آئینی مذکور، با ثالث الأئمه شهرت عام دارد.]<br/>۲:۶۸: ثامن الأئمه = ۶۶۹<br/>(فراز پایانی حدیث سلسله الذهب از ثامن الأئمه) وأنا من شروطها = ۶۶۹ (مصرعی که ثامن الأئمه به قصیده دعبل افزودند) و قبر بطوس يالها من مصيبي = ۶۶۹<br/>۳:۶۸: «لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِئُوا عَدَاً» (كهف: ۱۲) = ۱۱۳۷<br/>اثنا عشریه = ۱۱۳۷<br/>(نکته: سه کشف فوق مانند ۸۸/۸۸ دلالت ضمنی، بر امامت دیگر ائمه نیز دارند.)</p> | <p>۶۸: زبان مذهب:<br/>(لقاب عددی ائمه<br/>به ویژه ثامن الأئمه از<br/>مختصات زبان مذهب<br/>اثنا عشری است)</p> |

## ۹. تحلیل فلسفی صغریات کلامی برهان

اگرچه همه مصادیق محصل به نوعی از مسائل کلامی هستند، به ویژه اینکه علاوه بر کلامیت اصل مسئله، حداقل با یک آیه یا روایت اشتراک کمی و معنوی هم دارند، و این کلامیت آنها را مضاعف می کند؛ اما نگاه ما به آنها در این مقاله نگاه فلسفی است نه کلامی. چون از آن جهت که - عقلاً - حاکی از عقل و خیال منفصل هستند به آنها نگاه می کنیم، نه از آن جهت که گزاره های کلامی و دینی اند.

توضیح اینکه وقتی به الفاظ به ویژه مرکبات نگاه می کنیم، می بینیم آنها موجوداتی هستند که استعمال می شوند تا افکار و خیالات انسان ها را به یکدیگر منتقل کنند؛ و لذا می توان آنها را آئینه عقل و خیال متصل هر متکلم دانست. اما این مقدار از انعکاس، یک معرفت جزئی حساب می شوند نه یک معرفت کلی؛ چون مخاطب را صرفاً با ما فی الضمیر شخص متکلم آشنا می کنند نه با حقایق عالم خیال و عقل منفصل. تعبیر منفصل و متصل در فلسفه، درباره خیال به کار می رود؛ اما آیت/الله جوادی آملی این دو تعبیر را درباره عقل نیز به کار برده اند (ر.ک: جوادی آملی، بی تا).



لذا نسبت عقل و خیال منفصل با «الفاظ»، عام و خاص من وجه است؛ ما به الإشتراک آندو جایی است که تطابق عقل و خیال متصل متکلم، با عقل و خیال منفصل احراز شود؛ ما به الافتراق آن دو هم الفاظ مشتمل بر موهومات، و حقایق منفصل غیر متلفظ است.

اما این نسبت با «الفاظ مشترک الکمّ و المعنی» عام و خاصّ مطلق است. چون این الفاظ با تصورات و تصدیقاتی خارج از افق نفس متکلم، اشتراک ناخود آگاه دارند؛ پس نمی‌توانند معالیل خیال و تعقل کاذب متکلم - که حضور آنها محدود به افق نفس اوست - بوده باشند. در نتیجه این گزاره‌ها را می‌توان مفید معرفت کلی دانست نه معرفت جزئی به معنایی که گذشت.

با توجه به این مطلب معلوم می‌شود، مدالیل تطابقی، تضمینی و التزامی صغریات محصل، از قبیل حقانیت توحید، بطلان تثلیث، و حیانت قرآن و روایات نبوی، مقیاسیت تاریخ هجری نبوی، امامت ائمه شیعه علیهم‌السلام، ثامنیت امام رضا علیه‌السلام، اولیت امام علی علیه‌السلام و...؛ قبل از اینکه باورهای دینی و مذهبی اثنا عشریه باشند، حقایق عالم عقل و خیال منفصل‌اند؛ و این نتیجه یک تحلیل زبان‌شناسانه است نه دین‌شناسانه؛ تحلیلی که میانی نقلی و عقلی آن مورد قبول دیگر ادیان و مذاهب نیز هست.

### نتیجه‌گیری

اگرچه علم ابجد، حسب آنچه گذشت، توانایی مبرهنی در اثبات تطابق عقل و خیال متصل با منفصل دارد، اما خلط صغریات صحیح با ناصحیح، و مواجهه ناصحیح با صغریات صحیح این علم، می‌تواند نتیجه هر تحلیلی را ملحق به عقل و خیال متصل نموده و انسان را از معرفت دور کند، محذور مشترکی که اگر چه در دیگر علوم الهی از جمله حدیث، فقه و کلام نیز هست؛ اما راه دفع مشترکی نیز دارد؛ و آن راه، تمسک به علوم عاصمه منطق و اصول است. دو علمی که اگر در «احراز» و «استظهار» آیات و حجج الهی مدنظر قرار گیرند، زمینه خطاهای صوری و مادی، از جمله استفاده از مهملات، مجملات، متشابها، معارضات، احتمالات ذی‌مقابل، ظنون غیرمتراکم و ظنون غیرمنتهی به قطع، در قیاس از بین می‌رود.

از مجموع مباحثی که حول کبریات و صغریات حساب ابجد مطرح شد استفاده می‌شود:

۱. حساب ابجد برخلاف نظر شهید مطهری حسابی حقیقی بوده و از پشتوانه نقلی و عقلی برخوردار است؛
۲. حقیقی بودن حساب ابجد به این معناست که ارواح معانی نیز در این حساب - به واسطه حروف و کلمات - قابل تعدیدند؛ لذا برخلاف نظر آیت‌الله جوادی آملی معقولات از کمند حساب خارج نیستند؛
۳. موضوع این علم «عبارات متناظر الکمّ و المعنی» است نه «اعداد» یا «عبارات مشترک الکمّ»؛ لذا برخلاف تلقی عوامانه، نه اعداد فی‌نفسه قداست یا دانستی دارند؛ نه صرف تساوی یک اسم با اسمی مقدس یا مدنس، مثبت قداست یا دانستی برای آن است؛

۴. مبنای تصدیقی این علم برهین «نظم»، «علیت» و «سنخیت» و صغریات آن «آیات انفسی» هستند؛
۵. فایده معرفتی این علم «کشف ریاضی» است؛ زیرا به واسطه اعداد، تطابق عقل و خیال متصل را، با عقل و خیال منفصل اثبات می‌کند؛
۶. فایده عرفانی این علم «توحید گفتاری» است. زیرا با ارائه نظمی گویا، در مفردات و مرکبات؛ فنای علم و اراده واضح و مستعمل را، در علم و اراده الهی نشان می‌دهد؛
۷. مسائل این علم، علاوه بر «تناظر ریاضی»، «تناظر معنوی» نیز دارند. شرط این نظم ثنوی هم این است که قابل استناد به مستعمل و واضح نباشد؛
۸. استعمال آگاهانه، اگر - لفظاً و معنأ - منطبق با موازین نوع اهل لسان باشد، منافاتی با شرط فوق ندارد؛
۹. چنان که اطلاق حروف اقتضاء نموده، و صغریات محصل نیز آن را تأیید می‌کنند؛ موضوع این علم دقیق اختصاص به زبان وحی، یا علم، یا فلسفه و... نداشته و حتی زبان زمان مقیاسی هجری را نیز شامل می‌شود؛
۱۰. از «تغییر» حساب سنین تاریخ هجری، و «ثبات» عبارات متناظر الکمّ و المعنی با آن سنین - آن گونه که در عبارات متناظر با ۱۳۸۸/۸/۸ ش گذشت - می‌توان تقدم رتبی «حساب ابجد» بر «حساب سنین» را - در قوس نزول - استنتاج کرد؛ کما اینکه مقتضای تقدم رتبی عالم عقل بر ماده نیز، تقدم و تأخر رتبی ریاضیات آنهاست.
۱۱. چگونگی رابطه اعداد با الفاظ، الفاظ با اندیشه، و اندیشه با هستی، قسمت رازآمیز این علم است.

## منابع

- نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت.
- آل فقیه عاملی، ناجی طالب، ۲۰۰۴ م، *شرح الحلقة الاولى*، بیروت، ناجی طالب آملی.
- ابن ترکه، صائن الدین، ۱۳۷۸، *شرح فصوص الحکم*، قم، بیدار.
- ابن عربی، محیی الدین، ۱۴۲۶ق، *رسالتان فی سر الحروف*، چ دوم، مصر، المکتبة الازهریه.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۴، *شناخت‌شناسی در قرآن*، چ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۱، *حیات عارفانه امام علی*، چ دوم، قم، اسراء.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۵، *تبيين براهین اثبات خدا*، چ نهم، قم، اسراء.
- \_\_\_\_\_، بی تا، *یادنامه علامه طباطبائی*، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- جهامی، جبار، ۱۹۹۸م، *موسوعة مصطلحات الفلسفة عند العرب*، بیروت، ناشرون.
- حافظیان، سیدابوالحسن، ۱۳۵۸، *لوح محفوظ*، چ سوم، تهران، چاپخانه پارت.
- حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۷۰، *قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۱، *هزار و یک کلمه*، چ سوم، قم، بوستان کتاب.
- حسینی طهرانی، محمدحسین، ۱۴۲۳ق، *مهر تابان*، چ پنجم، مشهد، علامه طباطبائی.
- خمینی، سیدمصطفی، ۱۴۱۸ق، *تفسیر القرآن الکریم*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خوئی، سیدابوالقاسم، ۱۴۱۷ق، *محاضرات فی أصول الفقه*، چ چهارم، قم، الهادی.
- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۶، «قانون احتمالات و اصل سختیت در برهان نظم»، *آموزه‌های نوین کلامی*، ش ۱، ص ۳۸۵.
- شفیع‌بیک، ایمان، ۱۳۹۴، «زبان و معرفت در کراتولوس افلاطون»، *حکمت و فلسفه*، ش ۴ (۴۴)، ص ۷۸۶۱.
- صدرالمآلهین، ۱۳۷۸، *رسالة فی الحدوث*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۳۷۸ق، *عیون أخبارالرضا*، تهران، نقش جهان.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۸ق، *توحید*، قم، جامعه مدرسین.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۲۴ق، *نهایة الحکمة*، چ هجدهم، قم، جامعه مدرسین.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۳۷۴، *آغاز و انجام*، چ چهارم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طهرانی، محمدحسین، ۱۴۱۶ق، *معرفة الإمام*، بیروت، دار المحجة البيضاء.
- کمالی، محمدحسین، ۱۴۰۰، «هبانی، موازین و مصادیق زبان ریاضی قرآن»، در: *مجموعه مقالات اولین همایش بین‌المللی مطالعات بین‌رشته‌ای قرآن*، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۷۵، *اصول الکافی*، ترجمه محمدباقر کمرهای، چ سوم، قم، اسوه.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۵، *دروس فلسفه*، چ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، *مجموعه آثار*، چ هشتم، تهران، صدرا.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، ۱۴۱۳ق، *الفصول المختاره*، قم، کنگره شیخ مفید.
- میرداماد، محمدباقر، ۱۳۸۰، *جنوات و مواقیف*، تهران، میراث مکتوب.